

دیدگاهی نوین پیرامون جامعه‌شناسی شناختی؛ زروباول و مساله

شناخت

مطالعات جامعه‌شناختی

(علمی - پژوهشی)

دوره ۲۸، شماره یک: ۹-۲۸

شاپا ۱۰۱۰-۲۸۰۹

نمایه در ISC

علی فتوتیان^۱

دکتری جامعه‌شناسی دانشگاه شیراز

مهدی صدفی

دکتری حکمت متعالیه پژوهشگاه مطالعات فرهنگی و علوم انسانی

عبدالحسین کلانتری

دانشیار گروه جامعه‌شناسی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران

پدیرش ۱۴۰۰/۵/۱۱

دریافت ۱۳۹۹/۱۱/۱۷

چکیده

این مقاله به رویکرد زروباول پیرامون جامعه‌شناسی شناختی می‌پردازد. زروباول در تقابل با رویکردی که جامعه‌شناسی شناختی را در تقابل با دیدگاه تقلیل‌گرایانه‌ای که شناخت را به علم اعصاب می‌کاهد، با بحث از جایگاه جامعه، فرهنگ و هنجارها در تعیین شناخت، رویکرد خود را مطرح می‌کند اما این مهم باعث نمی‌شود تا اسیر نسبت تکثرگرایی شناخت شود. او در جستجوی راهی میان‌جهان‌شمولی شناخت و فردگرایی شناختی است تا ضمن آن‌که از آسیب نسبت شناخت در امان باشد دچار رویکرد تقلیل‌گرایانه نشود. این ملاحظات اطلاعاتی در مورد چگونگی فعالیت‌های مربوط به توجه و عدم توجه به ساختار اجتماعی شکل‌دهنده مدل‌های فرآیندی دوگانه شناخت را ارائه می‌دهند. به این ترتیب، از منظر پدیدارشناختی، موضوع ماهیت یا سرشت پدیده‌های ذهنی قابل مشاهده (آهسته، منطقی و تعمدی (تعمقی)) و پدیده‌های ذهنی نامرئی و پنهان (سریع، غریزی و آسان) نیست، بلکه آگاهی دربارهٔ میثاق‌های اجتماعی است.

واژگان کلیدی: شناخت، جامعه‌شناسی شناختی، زروباول، هنجارهای شناختی، جامعه‌پذیری شناختی.

مقدمه و طرح مساله

علوم شناختی با وجود عمر نسبتاً کم اما در عین حال غنی خود ثابت کرده است که بیش از آن‌که یک رشته خاص باشد رویکردی میان‌رشته‌ای است که شامل حوزه‌های متنوعی از بخش‌های مختلفی از علوم است. توسعه و ترویج این رویکرد منجر به بروز و ظهور اقسام متنوعی از مکاتب نظری و دیدگاه‌های مختلفی گردید و باعث شد تا پژوهشگران مختلف عرصه‌های گوناگون روزبه‌روز توجه بیشتری برای کاربردی‌ترین رویکرد در حیطه‌های تخصصی خودشان داشته باشند. در واقع پیش از هرچیز آن‌ها نیاز دارند تا بتوانند رویکردهای پژوهشی خود را براساس موضوعات و سوال‌های پژوهش، عقاید خود و مفروضاتشان و علاقه و توانایی‌های جمعی خود انتخاب کنند، تطبیق دهند و سپس از انتخاب خود دفاع کنند.

علوم شناختی در کنار دیگر مدعیات خود همچنین مدعی است تا به تحلیل و درک رویدادها و رفتارهای اجتماعی نیز کمک شایان توجهی کند. نحوه شکل‌گیری گروه‌های اجتماعی و نقش شناخت در آن، درگیری‌های قومی، نژادی و مذهبی، نقش رهبران اجتماعی-سیاسی و شخصیت آن‌ها در رفتارهای سیاسی-اجتماعی، نقش شناخت، هویت اجتماعی، هیجان و نگرش در رفتارهای اجتماعی و سیاسی، افراط‌گرایی و مناقشات بین‌المللی همگی از موضوعات مورد علاقه در جامعه‌شناسی شناختی^۱ است.

اما تنوع و وجود مکاتب متعدد و بعضاً متضاد در رشته جامعه‌شناسی شناختی باعث شده تا امتداد این مناقشات رویکردهای متعددی را در مباحث جامعه‌شناسی شناختی رقم بزنند. جامعه‌شناسی شناختی حوزه وسیعی از پژوهش را در بر می‌گیرد که توجه دانشمندان در جامعه‌شناسی، روانشناسی اجتماعی، انسان‌شناسی و علوم شناختی را به خود جلب کرده است. از آن‌جاکه کماکان این حوزه از پژوهش در پی شکل‌دهی چپستی و ماهیت خود است، تعداد متون اندکی به بررسی ادبیات رو به رشد این حوزه می‌پردازد. بر اساس متون نوشته شده توسط محققان برجسته‌ای چون سیکورل^۲ ۱۹۷۳، زروباول^۳ ۱۹۹۷ و دی‌مگیو^۴ ۱۹۹۳ مروری کلی بر رشته‌های مختلف جامعه‌شناسی شناختی شکل گرفته است، مینینگ^۵ ۱۹۸۷ و زروباول ۲۰۰۷ در مورد نحوه انجام و هدایت پژوهش‌های این حوزه، به بحث پرداخته‌اند (رافائل، ۲۰۱۷: ۱).

1 Cognitive Sociology

2 Cicourel

3 Zerubavel

4 Dimaggio

5 Manning

انتشارات اسپرینگر تحت عنوان کلی مجموعه مقالات در حوزه علوم اجتماعی^۱ با موضوع جامعه‌شناسی عصبی^۲ مقالاتی گردآوری کرده است که در تقابل با رویکرد مرسوم علوم اجتماعی است. در مقاله نخست آن با عنوان علوم اجتماعی عصبی، نویسنده، به نقد عقل اجتماعی فرهنگی یا به تعبیر او عقل روشنگری^۳ می‌پردازد و در برابر آن از عقل واقعی^۴ دفاع می‌کند.

به نظر او این نگاه جدید به این مسأله می‌پردازد که چگونه دانشمندان علوم اجتماعی فهم می‌کنند که خرد در حوزه نظر، یعنی نظریات در باب علل مادی و شناختی از تأثرات اجتماعی تأثیرگذار است. بنابراین حیاتی است دانشمندان علوم اجتماعی خرد را درست به کار ببرند. مغز و دانش‌های شناختی نشان داده‌اند که عقل واقعی و بالفعل یعنی راهی که ما در واقع می‌اندیشیم و استدلال می‌کنیم، موضوع^۵ مداربندی‌های عصبی است و این عقل واقعی و بالفعل تأثیراتی دارد که از بداهت عقلی که همه مردم و عموم جامعه‌شناسان فرض می‌کنند خیلی به دور است. راهی که مغز عقل واقعی و بالفعل را شکل می‌دهد علوم اجتماعی را به سمت علوم اجتماعی عصبی سوق می‌دهد. عقل در این نگاه عصب‌ها است، زیرا ما از طریق مغزهای خود فکر می‌کنیم که سرتاسر عقل و استدلال عصبی است. این مطلب به نظر نویسنده ممحض در علم اعصاب و روان تعجبی ندارد! تعجب آنجاست که تأثیر این واقعیت ساده مبتنی بر این است که چگونه علوم اجتماعی مطالعه و بررسی شود. کار سیستم‌های عصبی در ساختاردهی به ایده‌ها فیزیکی است به این صورت که فکر ناخودآگاه غنایش را با عناصری چون شما-تصویرهای مفهومی، فریم‌ها، استعارات و روایت‌ها تولید می‌کند و مقولاتی که با انواع بسیاری از کهن‌الگوها تعریف می‌شوند، البته نه در شرایط ضروری بلکه تا آنجاکه به قدر کافی تبیین شده‌اند. این بدان معناست که فکر اجتماعی انتقادی باید با فراروی از عقل روشنگری روی به سوی عقل واقعی و بالفعل بگرداند که با ذهن و علوم شناختی آشکار می‌شود. تفکر انتقادی واقعی نیازمند فهم عقل واقعی و بالفعل است (لاکوف، ۲۰۱۳: ۹-۱۰).

اگر قرار باشد از زاویه علوم اعصاب شناختی که بیشترین فاصله را با علوم اجتماعی و عقل فرهنگی در میان بینارشته‌ای‌های علوم شناختی برخوردار است، نظر افکنیم باید علوم اجتماعی

1 Handbooks of sociology and social science

2 Nuerosociology

3 Enlightenment Reason

4 Real Reason

5 Matter

را به نفع علوم شناختی مصادره کنیم. همچنین روان‌شناسی شناختی نیز نمی‌تواند با عقل فرهنگی و هویت اجتماعی مورد بحث در علوم اجتماعی نزدیک بشود. بنابراین به‌عنوان یک پژوهشگر علوم اجتماعی لازم است که از منظر فلسفه و علوم اجتماعی، نظری به علوم شناختی بیاندازیم. بر این اساس در سه دهه اخیر ادبیات روبه رشدی را در حوزه نسبت علوم اجتماعی و علوم شناختی شاهد هستیم که با نقد حوزه جامعه‌شناسی عصبی شناختی به بررسی ظرفیت‌ها و امکانات موجود در علوم اجتماعی می‌پردازد که در حوزه شناخت و تعیین آن موثر است. یکی از مهم‌ترین متفکران نوظهور در این حوزه کسی نیست جز اویاتاز زروباول که هدف مقاله حاضر معرفی و جستاری در باب دیدگاه زروباول در باب شناخت و به تبع آن جامعه‌شناسی شناختی است.

در یک تعریف کلان بر مبنای این دیدگاه، می‌توان جامعه‌شناسی شناختی^۱ را مطالعه شرایطی دانست که در آن معنا از طریق فرآیند شیء‌وارگی^۲ تشکیل می‌شود. جامعه‌شناسی شناختی ریشه‌های خود را در نوشته‌هایی پیرامون جامعه‌شناسی معرفت، جامعه‌شناسی فرهنگ، انسان‌شناسی فرهنگی و شناختی و اخیراً کتاب‌هایی در باب در جامعه‌شناسی فرهنگی و علوم شناختی ردیابی می‌کند. (رافائل، ۲۰۱۷: ۲) از آن‌جاکه جایگاه شناخت بسیار مناقشه‌برانگیز است، سوال محوری این رشته یافتن جایگاه چنین فرایندهای شیء‌وارگی است. محققان این حوزه چگونگی ارتباط فردیت با مفاهیم جامعه (ساختارها، نهادها، نظام‌ها و غیره) و مفاهیم فرهنگ (صورت‌های فرهنگی، ساختارهای فرهنگی، خرده فرهنگ‌ها و غیره) را در نظر می‌گیرند. این سوالات بیشتر به بررسی این مساله می‌پردازند که چگونه این پاسخ‌ها به فرایندهای یادگیری (جامعه‌پذیری، فرهنگ‌پذیری و غیره) بستگی دارد که با توجه به جایگاه و نقش شناخت، متفاوت است.

در حالی که از طرفی جامعه‌شناسی شناختی در پی آن است که الگوی حداقلی از بازیگر(از حیث هستی‌شناختی) پایه‌گذاری کند که نه تنها زیرشاخه‌های دیگر جامعه‌شناسی بلکه علوم انسانی را نیز به‌طور کلی در برگیرد تا مجموعه‌ای از فرایندهای بینا-فردی را تحلیل می‌کند که شرایط را برای تبدیل پدیده‌ها به ایزه‌های اجتماعی فراهم می‌کند و از نتایج چنین فرایندهایی

1 Cognitive Sociology

2 Reification

تفکر و اندیشه شکل گیرد، (همان) از طرفی دیگر دیدگاه دیگری وجود دارد که با تقلیل پدیده‌های اجتماعی به روان‌شناسی و تحلیل‌های عصب‌شناختی به بررسی و تحلیل فرایندها و ابژه‌های اجتماعی بپردازد.

مطابق دیدگاه اول در جامعه‌شناسی شناختی کلاسیک، با توجه به اقدامات ویژه و مشارکت بورديو و گافمن در پیشرو بودن آنان در بسیاری از امکانات و نتایج معاصر پیرامون بحث در حوزه فرهنگ و شناخت، بر سنت‌های تاریخی جامعه‌شناسی معرفت و پدیدارشناسی تأکید شده‌است. اصل سازمان‌بخش ادبیات معاصر این حوزه، بیشتر مفروضات پارادایمی حول جایگاه شناخت است که در قالب پنج نمونه‌آرمانی سازمان یافته‌است. این موارد با بیان اینکه چگونه دغدغه‌های شماتیک (به‌عنوان مثال معرفت، عقلانیت، بدن‌مندی، اعمال، گفتمان و ...) اولویت فردیت را در الگوسازی جامعه برجسته می‌کند، نقاط توافق و اختلاف نظر در این زمینه را روشن می‌کند، تا نشان دهد که چه چیزی جامعه‌شناسی شناختی را در عین تمایز با سیاست‌های "دانش ضمنی"^۱، به امری بین رشته‌ای تبدیل می‌کند (همان).

روش تحقیق

پژوهش حاضر از روش اسنادی یا کتابخانه‌ای استفاده کرده است. به دلیل عدم مقاله یا پژوهشی درخور در فارسی در حوزه جامعه‌شناسی شناختی و همچنین تأملات زروباول در حوزه علوم شناختی و جامعه‌شناسی شناختی تنها از مقالات انگلیسی بهره بردیم.

پس از مطالعه و ترجمه مقالات مختلف در حوزه علوم شناختی و جامعه‌شناسی شناختی از زروباول، به دلیل عدم آشنایی فضای علمی ایران با جامعه‌شناسی شناختی توضیح مختصری هم در باب شکل‌گیری این جریان و تنش موجود در این بینارشته‌ای در بخش پیشینه تحقیق عرضه شد. پس از چپ‌نش مطالب ترجمه شده به روش توصیفی و استنباطی تلاش شد به بررسی دیدگاه زروباول در باب شناخت و به تبع آن جامعه‌شناسی شناختی بپردازیم.

دو رویکرد اصلی جامعه‌شناسی شناختی

تنش‌های نظری در مباحثات پیش‌رو جامعه‌شناسی شناختی نشان می‌دهد که تضادی بین رویکردهای جامعه‌شناسی فرهنگی شناختی و رویکردهای دانش اجتماعی شناختی بینارشته‌ای (با تأکید بر الگوهای عصب‌شناختی) وجود دارد.

جامعه‌شناسی علاقه طولانی مدتی به ارتباط میان فرهنگ، ساختار اجتماعی و تفکر داشته است که به نظریات کلاسیک کسانی چونان دورکیم، وبر، زیمل و مارکس برمی‌گردد. اما جامعه‌شناسی شناختی به‌مثابه حوزه تحقیق ما بیشتر مدیون پیشرفت‌های معاصر است. اصطلاح جامعه‌شناسی شناختی از سال ۱۹۷۴ در گردآوری مقالات سیکورل با عنوان *جامعه‌شناسی شناختی: زبان و معنا در تعامل اجتماعی*^۱ نمودار شد. سیکورل علاقه‌مند بود بدانند چگونه گفتار و زبان در بستر اجتماعی-فرهنگی به‌طور پیچیده جایگیر می‌شود و در این چنین محتواهایی چگونه کودکان ساختار و معنای اجتماعی را از بزرگسالان از طریق اجتماعی‌شدن زبان و تعاملات بین‌نسلی می‌آموزند. هنگامی که سیکورل اصطلاح جامعه‌شناسی شناختی را به‌کار برد بیشتر کاربرد عملی جامعه‌شناسی شناختی مطرح بود تا بدنه تحقیق جامعه‌شناسی را تعریف کند که از درآمیختن برخی مقالات دهه ۹۰ میلادی حاصل آمده‌است (سیکورل، ۱۹۷۴).

از دیگر مقالات پیشرو در زمینه می‌توان به مقاله *اویاتار زروباول* (۱۹۹۷) و *پل دی‌مگیو* (۱۹۹۷) به ترتیب با عنوان *حوزه‌های ذهن اجتماعی: فراخوانی به جامعه‌شناسی شناختی*^۲ و *فرهنگ و شناخت*^۳ نام برد که بر کاربردها و فرآیندهای مشابه اجتماعی شناختی مانند ادراک/التفات، دسته‌های اجتماعی، هویت و حافظه گردآورنده تاکید کردند، هر چند در اهداف عملی با هم متفاوت بودند. زروباول به‌طور مشهودی رویکرد جامعه‌شناسی شناختی را توسعه داد که انواع جامعه‌شناسی شناختی و تکثرگرایی شناختی را بین محدوده فردگرایی شناختی و کل‌گرایی شناختی شناسایی و ظاهر کرد، در حالی که دی‌مگیو رویکرد بینارشته‌ای یکپارچه و منسجمی را توسعه داد که بر مبنای روان‌شناسی شناختی ترسیم می‌شود و فراخوانی برای همکاری‌های گسترده‌تر روان‌شناسی در تحلیلات اجتماعی است.

به ترتیب می‌توان نگاه زروباول و دی‌مگیو را تامل در باب تنشی دانست که میان رویکرد جامعه‌شناسی فرهنگی شناختی و رویکرد بیشتر بینارشته‌ای دانش اجتماعی شناختی عصب‌روان‌شناختی است. در نظر زروباول علوم اجتماعی شناختی شامل مطالعه تفکر انسانی به‌مثابه امری که به‌طور اجتماعی الگو شده و تاثیر یافته‌است، به‌عنوان مثال به واسطه فرهنگ و

1 Language and meaning in social interaction

2 Social mindscapes: An invitation to cognitive sociology

3 Culture and cognition

زیرفرهنگ، فرهنگ اندام‌وار، نهادهای متعامل یا شبکه‌های اجتماعی که در آن به‌طور بافتاری جا می‌گیرد و استقرار می‌یابد.

جامعه‌شناسی شناختی زروباول تفاوت‌های فرهنگی در مقوله معرفت را روشن می‌کند اما در نظر دی‌مگیو جامعه‌شناسی شناختی شامل مطالعه مکانیسمی می‌شود که به‌وسیله آن فرآیندهای فرهنگی داخل در اذهان فردی است و میکروبنیادهای کنش اجتماعی را شکل می‌دهد. تمایز بین این دو برنامه جامعه‌شناسی شناختی ادامه می‌یابد تا در مباحثات تئوری و روش‌شناختی حاضر سایه افکند. جامعه‌شناسان فرهنگی شناختی بیشتر برنامه زروباول را دنبال می‌کنند که علاقه‌مند به تنوع فرهنگی و تحلیل الگوهای عمومی شناخت در راستای جمع کردن مقولات فرهنگی و اجتماعی است، در حالی که دانشمندان اجتماعی شناختی که به‌طور بینارشته‌ای با روان‌شناسی عصبی درگیرند، پیرو سنت دی‌مگیو هستند که علاقه‌مند به فرآیندهایی است که با آن افراد اطلاعات را پردازش می‌کنند، احکام شهودی می‌سازند و بر محیط‌های اجتماعی و حساس کنش دارند. برای پیروان سنت دی‌مگیو جامعه‌شناسی یک بینارشته‌ای است که ادای سهمی به دانش اجتماعی شناختی می‌کند. در واقع جامعه‌شناسی به بینارشته‌های علوم شناختی کمک می‌کند و از بینش‌های شکل‌گرفته در علوم شناختی کمک می‌گیرد. زروباول و دیگر جامعه‌شناسان، رویکرد جامعه‌شناسی شناختی فرهنگی را به‌کار گرفته‌اند که این دیدگاه جامعه‌شناسی را به مثابه رشته‌ای متمایز می‌دید که هم‌تراز دانش عصب‌شناختی باشد (همان: ۱۸).

آنچه در این مقاله به دنبال آن هستیم، بررسی رویکرد زروباول ذیل بحث جایگاه فرهنگ و هویت در شکل‌گیری شناخت می‌باشد که در مقابل دیدگاه جامعه‌شناسی عصب‌شناختی در امتداد دیدگاه دی‌مگیو است.

جامعه‌شناسی شناختی؛ میان ذهن شخصی و کلی (جهان‌شمول)^۱

زروباول به‌منظور برجسته‌کردن نقش فرهنگ در شناخت و تأثیر اجتماع و جامعه در شکل‌گیری زبان با مثال ساده‌ای آغاز می‌کند: چرا با افزودن یک تکه پنیر، "همبرگر" به "چیزبرگر" تبدیل می‌شود، در حالی که افزودن سس کچاپ، آن را به "کچاپ برگر" تبدیل نمی‌کند؟ چرا باراک اوباما، یک مرد سیاه‌پوست محسوب می‌شود که مادرش سفیدپوست است به‌جای آن که مرد

1 Universal and Individual mind

سفیدپوستی باشد که پدرش سیاه‌پوست است؟ و چرا اصطلاح همجنس‌گرای بی‌پرده بسیار گسترده‌تر از همتای لغوی خود، دگرباش بی‌پرده به‌کار برده می‌شود؟ (زررباول، ۲۰۱۰: ۱۷).

زررباول به‌منظور یافتن راهی برای پاسخ به پرسش فوق جامعه‌شناسی تفکر^۱ را فرا می‌خواند. در جامعه‌شناسی تفکر وقتی درباره اندیشیدن، می‌اندیشیم اغلب یک فرد اندیشنده را تصور می‌کنیم. چنین تصویری محصول فردگرایی شناختی است (داونز، ۱۹۹۳)، پارادایمی معرفت‌شناختی با الهام از دیدگاه تجربه‌گرای جان لاک در مورد ذهن خالی (لوح سفید) که در آن جهان از طریق حواسمان، ما را تحت تاثیر قرار می‌دهد.

هرچند چنین دیدگاهی هنوز بر بینش رایج اندیشیدن ما تسلط دارد اما چنین دیدگاه شخصی‌ای در بیشتر موارد توسط علوم مدرن کنار گذاشته می‌شود. امروزه تعداد کمی از محققان هنوز یک اندیشنده منفرد را تصور می‌کنند که اندیشه‌اش محصول تجربه شخصی منحصربه‌فرد خود و نگرش ویژه به جهان است، در عوض، مبانی علوم جدید، توجه ما را به مبانی غیر شخصی اندیشه‌مان جلب می‌کنند. با الهام از دیدگاه عقل‌گرایانه ایمانوئل کانت درباره توانایی‌های ذهنی (مقولات فاهمه و احکام تالیفی ماتقدم)، که مقدم بر تجربه حسی ما هستند و در واقع نحوه پردازش ذهنی ما را مشروط می‌کنند، اکثر دانشمندان علوم شناختی تصور لاک از ذهن خالی پیشینی را رد می‌کنند، در نتیجه توجه پژوهشی خود را از افراد به انسان‌ها (بنحو کلی و نه شخصی) تغییر می‌دهند.

در نتیجه مشترکات شناختی ما به‌عنوان انسان است که امروزه در مرکز مطالعه اندیشیدن قرار دارد تا منحصربه‌فرد بودنمان؛ دانشمندان علوم شناختی ویژگی‌های خاص شناختی ما را کم اهمیت جلوه می‌دهند، در عوض آنچه را که ما به‌عنوان انسان در آن اشتراک داریم پررنگ می‌کنند. در واقع، چنین جهان‌شمولی شناختی، نشان‌دهنده دیدگاه غالب مدرن درباره چگونگی اندیشیدن ماست (همان).

این امر قطعاً درک دانشمندان علوم شناختی از مبانی جهان‌شمول شناخت انسان را افزایش می‌دهد. اهتمام آنان به مشترکات شناختی ماست که در نهایت به دانشمندان علوم اعصاب، روان‌شناسان و زبان‌شناسان کمک می‌کند تا الگوهای جهان‌شمول را در نحوه پردازش اطلاعات،

فعال‌سازی طرح‌های ذهنی، تصمیم‌گیری، حل مسائل، تولید جملات و دسترسی به حافظه‌مان را شناسایی کنند. این توجه به جهان‌شمولی روشی برای دانشمندان شناختی فراهم می‌کند که در آن روش ما «سخت‌مدار»^۱ به‌صورت ذهنی هستیم و به‌ندرت نرم افزار ذهنی غیرکلی هستیم که به‌واسطه آن می‌اندیشیم. توجه تقریباً انحصاری آن‌ها به مشترکات شناختی ما به‌عنوان انسان‌ها، مانع از کاوش آن‌ها در مورد تفاوت‌ها، به‌طور مثال، میان نگرش یونان باستان و مدرن درباره جهان، یا بین دیدگاه لیبرال‌ها و محافظه‌کاران در مورد تغییرات آب‌وهوا، قوانین اسلحه، مهاجرت و سقط جنین می‌شود.

درست به همین دلیل است که زروباول در نقد دیدگاه سخت علوم اعصاب معتقد است که تعجب‌آور نیست که جنبه‌های اصلی شناخت ما توسط علوم شناختی نادیده گرفته می‌شود. به‌عنوان مثال، اکثر دانشمندان علوم شناختی همانند دی‌مگیو و فرانکل هرچند تفاوت‌های میان‌فرهنگی و تاریخی را لحاظ می‌کنند، ولی آن‌ها را به عوامل بنیادی‌تر تحویل می‌برند.

اما بر مبنای دیدگاه زروباول، به‌عنوان مثال، تفاوت بین شیوه‌ای که جنسیت در سودان و یمن مفهوم‌پردازی می‌شود و یا تفاوت شیوه‌ای که بودایی‌ها و پروتستان‌ها خدا را تصور می‌کنند و یا تفاوت بین شیوه‌ای که در آن مردم پانصد سال پیش و امروز بیماری را مشاهده می‌کنند، بررسی می‌شود (زروباول، ۲۰۱۹: ۳۳).

با توجه به این واقعیت که ما به‌عنوان افراد، انسان‌ها و موجودات اجتماعی می‌اندیشیم، سه‌سطح وجود دارد که می‌توان شناخت را بررسی کرد. در حالی که فردگرایی شناختی تنها به سطح اول می‌پردازد، کلی‌گرایی شناختی خود را به سطح دوم محدود می‌کند (همان) اما زروباول با تأثیر از فریدمن معتقد است درحالی‌که فردگرایی شناختی می‌تواند بر تکنیک‌های خاص یادآوری که برای به‌یادآوردن رمز عبور ایمیل خود استفاده می‌کنم تأثیر بگذارد و کلی‌گرایی شناختی می‌تواند به‌بهترین نحو توضیح دهد که چگونه اطلاعات گذشته در مغز من ذخیره می‌شود، تنها جامعه‌شناسی حافظه می‌تواند توضیح دهد که چگونه می‌توان کوپرنیک یا ژولیوس سزار را به یاد آورد. گرچه روان‌شناسی ادراک به‌روشنی برای درک چگونگی تفکیک چهره‌های بصری از زمینه پیرامونی آن‌ها ضروری است اما تنها جامعه‌شناسی ادراک می‌تواند از

تمایل ما در توجه به تفاوت‌های میان بدن زن و مرد بیش از شباهت‌های آنان، سخن بگوید (فریدمن، ۲۰۱۳).

این مسأله مهم برای جلب نظر به بعد اجتماعی شناخت حائز اهمیت است، جامعه‌شناسی شناختی از دیدگاه زروباول به ما یادآوری می‌کند که ما نه فقط به‌عنوان افراد و انسان‌ها بلکه به عنوان یک موجود اجتماعی نیز می‌اندیشیم که محصول محیط‌های اجتماعی خاصی هستیم که به‌نحوه تعامل ذهنی ما با جهان اثر می‌گذارد. بدین ترتیب در کاوش زیربناهای اجتماعی امر ذهنی، جنبه‌هایی از تفکر ما که به طور سنتی فراموش شده‌اند، روشن می‌شود.

تاثیر جوامع فکری بر شناخت

مطابق با دیدگاه زروباول جامعه‌شناسی شناختی به‌طور موثر با درک این‌که ما فقط به‌عنوان افراد نمی‌اندیشیم، توجه خود را به روشی مشابه فرامی‌خواند که در آن افراد مختلف زمان را محاسبه می‌کنند یا چیزها را طبقه‌بندی می‌کنند و همچنین به دیدگاه‌ها و خاطرات مشترک خود می‌پردازند. (همان: ۱۵) جامعه‌شناسی شناختی با رد تصویر فردگرایانه متفکر منزوی مطلقاً اصیل، این نکته را به ما یادآوری می‌کند که اگر یک‌کودک ده‌ساله امروز بداند که زمین گرد است و جهان از اتم‌ها ساخته شده است به این دلیل است که در قرن بیست‌ویک زندگی می‌کند نه قرن اول (همان). همچنین به من یادآوری می‌کند که نه به‌عنوان یک‌فرد بلکه به‌عنوان محصول یک محیط اجتماعی خاص است که من توجیحات مذهبی در مورد بلایای طبیعی را رد می‌کنم یا قبول می‌کنم و نحوه‌ای که در مورد مرگ فکر می‌کنم به‌طرز چشم‌گیری شبیه تصور بسیاری از غربی‌های دیگر در مورد آن است:

«شناخت مشترکات شناختی‌مان مستلزم درک این مطلب است که درک نقاشی مونه به‌عنوان یک «امپرسیونیست»^۱، ارتباط کمی با حواس ما نسبت به مقوله‌های آشکارا غیرشخصی و جمعی دارد و در واقع این رویکرد به ما تذکر می‌دهد که ما به گونه‌ای اجتماعی شده‌ایم که وادار به تجارب شخصی‌مان شده‌ایم. همچنین این مهم مستلزم این است که به چیزهایی فکر کنیم که شخصاً آن‌ها را تجربه نکرده‌ایم. ایده‌های آیزاک نیوتون که هرگز او را ملاقات نکرده‌ام و همچنین خاطره سفر فردیناند ماژلان که بیش از چهارقرن قبل از تولد من اتفاق افتاده است، در ذهن من

حک شده‌است. به عبارت دیگر من چیزها را تنها شخصاً از طریق حواسم تجربه نمی‌کنم، بلکه به طور غیرشخصی از طریق عضویت ذهنی‌ام در جوامع فکری مختلف نیز تجربه می‌کنم» (زروباول، ۲۰۱۹: ۳۴). تأثیر زبان در سنت‌های اجتماعی قابل تردید نیست؛ و با استفاده از تکلم می‌توان آموزش و پرورش اطفال را تسریع کرد. چنان‌که ما در قبل از وقوع هر حادثه‌ای می‌توانیم کودک خود را برای مبارزه یا احتراز از آن آماده سازیم، در این‌جا آن‌چه که سبب انتقال پیام است ارتباط شفاهی و کلامی است؛ به سخن دیگر با تکلم می‌توان هر پیشامدی را اعلام کرد.

رشد و تکامل زبان به انسان این فرصت را داده‌است تا او تجربیات و آموخته‌های خود را به نسل‌های آینده منتقل کند و از این‌راه به تراکم فرهنگی و گسترش آن یاری رساند. رشد ابزار و ساخته‌های انسان به دست نسل‌های آینده، در سایه انتقال موارث از راه زبان است. بنابراین حاصل زحمات پیشینیان، یعنی پیامد فعالیت‌های مغز و بازوی نسل‌های فعال گذشته، به نسل آینده منتقل می‌شود و گسترش فرهنگی و افزایش ثروت‌های مادی را سبب می‌شود.

هرچند زبان منحصرأ وسیله انتقال سنت‌ها و آداب و رسوم نیست بلکه خود نیز در آن‌چه که انتقال می‌دهد مؤثر است. معنایی که یک جامعه به یک کلمه می‌دهد ناچارأ انعکاس معنوی و مجردی نیز هست؛ زبان به واسطه ماهیت خود طبقه‌بندی را ایجاد کند. اگر از راه تقلید می‌توانیم عملیاتی را که از طریق یک شیء لازم است انجام دهیم به وسیله زبان نوع حرکت و عملیاتی را که باید در تهیه آن شیء به کار رود می‌توان آموخت. به وسیله زبان می‌توان از روش‌ها و گفتار دیگری که در تهیه و تولید اشیاء مفید است آگاه شد. بنابراین زبان به روایات و سنت‌ها جنبه عقلانی می‌دهد.

این امر از منظر زروباول بی‌شک موید نقش اصلی زبان در زندگی اجتماعی است. از منظر زروباول بر اساس فقرات فوق، در حالی که ادراک به تنهایی من را در یک تجربه کاملاً حسی از جهان محدود می‌کند، زبان به من اجازه می‌دهد حواسم را دور بزنم و همچنین به طور مفهومی به واقعیت دسترسی پیدا کنم (دورکیم، ۱۹۷۳: ۴۳۳-۴۰). برخلاف ماهیت مطلقاً شخصی ادراک حسی، وقتی از کلماتی مانند میانه‌رو یا اصالت استفاده می‌کنم، به طور خطاناپذیری از ایده‌های غیرشخصی استفاده می‌کنم که از ذهن من نشأت نگرفته‌اند. در واقع همان‌طور که کارل مانهایم آن را مطرح کرد؛

«این‌گونه نیست که افراد در انزوا بیندیشند، بلکه انسان‌ها در گروه‌های معین سبک خاصی از اندیشیدن را رواج داده‌اند ... به‌بیان دقیق‌تر، درست نیست که بگوییم یک فرد منفرد می‌اندیشد. بلکه درست‌تر است اصرار بورزیم که او در تفکر بیشتر در آنچه دیگر انسان‌ها پیش از او اندیشیده‌اند، مشارکت می‌کند» (مانهایم، ۱۹۳۶: ۳۰)

در واقع، ماهیت غیرشخصی زبان است که ما را قادر می‌سازد تا از ذهنیت خود فراتر برویم. در حالی‌که حواس من را به تجربه شخصی خود محدود می‌کند و اجازه می‌دهد افکار دیگران را نیز به اشتراک بگذارم.

زروباول به‌منظور اثبات اشتراک بین افراد از مفهوم بینادذهنیت^۱ در رویکرد پدیدارشناسی از جمله شوتز بهره می‌برد (شوتز، ۱۹۷۳: ۱۰-۱۵) از منظر وی چنین بینادذهنیتی کانون اصلی جامعه‌شناسی شناختی را تشکیل می‌دهد. با رد فردگرایی شناختی، دنیای درونی و مطلقاً شخصی افراد نادیده گرفته می‌شود و اساساً خود را به چشم‌اندازهای اجتماعی ذهن که غیرشخصی است و در آن مشترکیم محدود می‌کند (زروباول، ۱۹۹۷).

توجه به قراردادهای اجتماعی در شکل‌گیری شناخت

بنا به دیدگاه زروباول، مناظر ذهنی که محصول فرهنگ و جوامع خاص هستند، به‌هیچ‌وجه جهان‌شمول نیستند. آنچه از نظر شناختی در آن اشتراک داریم تنها انسان‌بودن نیست بلکه موجود اجتماعی، فمینیست، مهندس، کودک نسل انفجار و یهودی بودن نیز هست (زروباول، ۲۰۱۹: ۳۵). جامعه‌شناسی شناختی با اجتناب از فردگرایی شناختی و کلی‌گرایی به ما یادآوری می‌کند که اگرچه مطمئناً هم به‌عنوان افراد و هم به‌عنوان انسان (کلی) می‌اندیشیم آنچه در ذهن ما می‌گذرد هم از جوامع فکری خاصی که به آن‌ها تعلق داریم نیز تاثیر می‌پذیرد. چنین جوامعی (مذهبی، نسلی، شغلی، عقیدتی) به‌طور قابل توجهی کوچک‌تر از انسانیت است. (همان) علاوه‌براین، چشم‌اندازهای ذهنی مشترک ما نه به‌طور طبیعی و نه منطقی اجتناب‌ناپذیرند. در واقع بسیاری از آن‌ها مطلقاً قراردادی‌اند.

همان‌گونه که سعی داریم از موضوع کاملاً ذهنی اجتناب کنیم لازم نیست تا حد افراط پیش برویم و هرآنچه ذهنی نیست را ضرورتاً عینی بدانیم. به‌عبارت دیگر، باید از اجتناب‌ناپذیر

دانستن آنچه مآلاً متعارف است، پرهیز کنیم (زروباول، ۲۰۱۶). اگرچه بسیاری از تفکر ما از ذهنیتان فراتر می‌رود، اما بیش از طبیعت یا یک معیار مطلق از عقل یا منطق در تجربه اجتماعی مشترکمان بنیاد دارد.

در واقع جامعه‌شناسی شناختی از منظرگاه زروباول با توجه به موضوعی که هنوز ذهنی نیست اما کاملاً عینی هم نیست، به ما کمک می‌کند در دام معرفتی در مورد موضوعی صرفاً قراردادی که گویی بخشی از نظم طبیعی است گرفتار نشویم. بین دنیای درونی ذهن فرد و جهان فیزیکی عینی خارج، جهان اجتماعی بینذهنی‌ای وجود دارد که از هر دو آن‌ها کاملاً متمایز است (برگر و لاکمن، ۱۹۹۷). برخلاف اولی، از ذهنیت ما فراتر می‌رود و به‌همین دلیل می‌تواند به‌طور کلی توسط یک جامعه فکری مطرح شود. با این حال بر خلاف دومی، نه به‌طور طبیعی و نه منطقی اجتناب‌ناپذیر است.

این جهان اجتماعی بینذهنی کاملاً از جهان ذهنی افراد و همچنین از جهان عینی طبیعت و منطق متمایز است. در این جهان، زمان نه مطابق خورشید و نه مطابق حس درونی ما محاسبه می‌شود بلکه بر اساس سیستم متعارف زمان مانند زمان ساعت (زروباول، ۱۹۸۲) و تقویم است و نحوه تبارشناسی‌مان نه بر اساس انتخاب شخصی خودمان است و نه هیچ ضرورت طبیعی یا منطقی (زروباول، ۲۰۱۱: ۵۹-۶۹).

امتناع از اشتباه‌گرفتن بینذهنیت با عینیت، پیامدهای روش‌شناختی عمده‌ای دارد. چون جهان اجتماعی از سوی کسانی که در آن ساکن هستند بدیهی به‌نظر می‌رسد، هرچه بیشتر جهان‌های اجتماعی مختلف را نسبت به جهانی که آن را در نظر داریم بررسی کنیم، شناخت ماهیت اجتماعی هر دو آسان‌تر می‌شود. از منظر زروباول جامعه‌شناسی شناختی به ارتقای بیشتر آگاهی از تنوع شناختی‌مان به‌عنوان اعضای مکاتب فکری مختلف کمک می‌کند. هرچه بیشتر از این تنوع آگاه باشیم، احتمال این‌که روش خاصی را در نظر بگیریم که بر اساس آن ما جهان را ذهناً به‌طور طبیعی یا منطقی اجتناب‌ناپذیر، پردازش کنیم، کمتر است.

جامعه‌شناسی شناختی همان‌طور که با جلب توجه به شیوه مشابهی که از طریق آن افراد مختلف ادراک می‌کنند یا توجه می‌کنند و یا چیزها را طبقه‌بندی می‌کنند، در برابر فردگرایی شناختی مقاومت می‌کند با پررنگ‌کردن تفاوت‌های عمده در نحوه انجام آن‌ها از سوی اعضای جوامع فکری مختلف جهان‌شمولی شناختی را به چالش می‌کشد (زروباول، ۱۹۹۱: ۶۲-۷۰) این

نشان می‌دهد که بسیاری از عادات شناختی ما نه آن‌قدر متفاوت از یکدیگرند که مطلقاً منحصر به فرد باشند و نه آن‌قدر شبیه‌اند که جهان‌شمول باشند. از این رو به یک‌رویکرد تطبیقی برای شناخت نیاز است که تنوع شناختی ما را به‌عنوان اعضای جوامع فکری مختلف برجسته کند. با داشتن چنین تنوعی، می‌توان از این توهم که همهٔ انسان‌ها به یک‌شکل فکر می‌کنند، رها شویم. برجسته‌ترین شواهد از تنوع شناختی ما به‌عنوان اعضای جوامع فکری مختلف، سنت‌های شناختی خاص فرهنگی هستند. به‌عنوان مثال، تقابل سبک‌های غربی و ناواجو از استدلال گزاره‌ای از تنوع شناختی ما به‌عنوان اعضای فرهنگ‌های مختلف گواهی می‌دهد. (همیل، ۱۹۹۰: ۷۳-۱۰۱)

در واقع زروباول معتقد است که جامعه‌شناسی شناختی با پذیرش یک رویکرد تطبیقی به شناخت، توجه به تنوع شناختی قابل توجه درون همان فرهنگ را نیز جلب می‌کند. از دیدنی‌ترین موارد تغییرات تاریخی درون‌فرهنگی عبارت است از تغییر چشم‌گیر توجه آمریکایی‌ها به سن، نژاد و گرایش جنسی مردم طی چند دههٔ گذشته. این سنت‌های شناختی خاص نسلی، تنها یک نمونه از تنوع شناختی قابل توجه در بین گروه‌های متفاوت اجتماعی در یک فرهنگ معین است، همان‌طور که با تفاوت‌های عمیق بین سنت‌های تمرکز ذهنی ریاضی‌دانان و کارآگاهان یا بین تصور عرفاً و ستاره‌شناسان از جهان مشهود است (زروباول، ۲۰۱۵: ۵۶-۵۷).

حساسیت شناختی نسبت به تنوع شناختی، زروباول و جامعه‌شناسان شناختی ذیل مکتب وی را به‌سمت آگاهی بیشتر از سیاست‌های شناخت سوق می‌دهد. این واقعیت که اغلب تعریف هنر، عدالت، فحاشی مورد اعتراض قرار می‌گیرد به ما یادآوری می‌کند که نحوهٔ سازماندهی جهان در ذهن‌مان به هیچ‌وجه اجتناب‌ناپذیر نیست، همان‌طور که نبردهای شناختی بر سر خاطرات مورد اختلاف آموزنده است.

این واقعیت که بسیاری از این نبردهای خاطره‌انگیز بین اردوگاه‌های اجتماعی است و نه فقط افراد نشان می‌دهد این موارد فراتر از امور شخصی است. با این حال این حقیقت که آن‌ها هنوز وجود دارند به ما یادآور می‌شود که شیوه‌ای که به‌طور ذهنی گذشته را پردازش می‌کنیم، به هیچ‌وجه جهان‌شمول نیست (دگلو، ۲۰۱۵).

نقش هنجارها در شکل‌گیری شناخت و جامعه‌پذیری شناختی

اصولاً بایستی توجه داشت که از نظر زروباول جامعه‌شناسی شناختی هم‌چنین به انحرافات شناختی توجه می‌کند. این افراد بر التفات (توجه) تمرکز می‌کنند (زروباول، ۲۰۱۵: ۶۱-۶۳) اشیاء را دسته‌بندی می‌کنند یا تا حدودی متفاوت از بقیه جامعه فکری خود تفکر می‌کنند. چنین انحراف شناختی به ما یادآور می‌شود که نحوه پردازش ذهنی جهان نه به‌طور طبیعی و نه منطقی اجتناب‌ناپذیر است. به‌طور خاص‌تر، این حاکی از وجود هنجارهای شناختی است که نحوه تفکر ما را تحت تاثیر قرار داده و همچنین آن را محدود می‌کند. به‌عنوان مثال، هنجارهای التفاتی اجتماعی آشکاری هست که ما را وادار می‌کند از بخش‌های معین یا جنبه‌هایی از پیرامون خود صرفاً به عنوان "پس‌زمینه" چشم‌پوشی کنیم (همان: ۵۹-۶۳).

در همین‌راستا، هنجارهای یادآوری اجتماعی بدون خطایی هست که به ما می‌گویند چه چیزهایی را باید به‌خاطر بسپاریم و چه چیزهایی را ممکن است یا حتی باید فراموش کنیم، قوانین مختلف مقایسه و دسته‌بندی نقش مشابهی در طرز فکر ما دارند. اعمال ذهنی مانند ادراک، التفات، یادآوری به‌عبارت دیگر کنش‌های اجتماعی هستند که بدون تردید نه فقط به‌طور فیزیولوژیک بلکه با محدودیت‌های هنجاری نیز محدود می‌شوند. بنابراین نادیده‌گرفتن یا فراموشی چیزی اغلب تا اندازه‌ای فشار اجتماعی به‌دنبال دارد تا آن را از توجه یا حافظه خارج کنیم.

به‌همین‌اعتبار این جامعه است که آن‌چه را منطقی می‌دانیم یا بی‌معنی، تعیین می‌کند و معمولاً این کار را با اعمال فشار ضمنی انجام می‌دهد که حتی ممکن است به آن توجه نکنیم. در نتیجه چنین فشاری، اصوات را به‌عنوان موسیقی کلاسیک یا جازادراک می‌کنیم و زمان را با اصطلاحات متداول مانند ده‌دقیقه به شش، پنجشنبه یا ۲۰۱۵ حساب می‌کنیم حتی زمانی که تنها هستیم (فلک، ۱۹۷۹: ۱۰۰-۱۰۱). مانند هر هنجار اجتماعی دیگر، هنجارهای شناختی چیزی است که آن را می‌آموزیم. به بیان دیگر، ما می‌آموزیم چگونه توجه خود را متمرکز کنیم، زمان را محاسبه کنیم، تعمیم دهیم و به روش اجتماعی مناسب تعقل کنیم. ما یاد می‌گیریم که چیزها را شبیه یا متفاوت از یکدیگر ببینیم. در نهایت زمانی که مردم، محصولات غذایی یا فیلم‌ها را دسته‌بندی می‌کنیم تنها بعضی از تفاوت‌های آنان را مهم می‌دانیم و موارد "جزئی" که "تفاوتی ایجاد نمی‌کنند" را نادیده می‌گیریم (زروباول، ۱۹۹۳: ۱۶-۱۷). با این‌حال، تفاوت‌هایی که مهم

تلقی می‌شوند چیزی است که آن را می‌آموزیم. بنابراین تفکیک موضوع مرتبط از غیرمرتبط تنها به‌طور منطقی نیست بلکه امر هنجاری نیز هست. به‌همین ترتیب یاد می‌گیریم که خطوط ظریف ذهنی جداکننده‌ی دوستان از آشنایان و عاقل از مجنون را درک کنیم. (با این حال مانند خطوط صور فلکی، ما فقط بعد از این‌که آموختیم که باید انتظار دیدن آن‌ها را داشته‌باشیم، چنین خطوطی را مشاهده می‌کنیم!) به‌همین ترتیب، ما می‌آموزیم که نوشیدنی‌های الکلی را از نوشیدنی‌های غیرالکلی تشخیص بدهیم و وضعیت اخلاقی سوسک‌هایی که به راحتی آن‌ها را مسموم می‌کنیم، نادیده بگیریم.

بر خلاف بزرگسالان، کودکان کم‌سن‌وسال هنوز متوجه خطوط ظریف ذهنی جداکننده‌ی جامعه‌شناسان از روان‌شناسان، اهل سنت از شیعیان یا عادی از منحرف نیستند. آن‌ها هنوز به قالب‌های ذهنی متعارف که جهان واقعی را از جهان تخیلی، فانتزی را از بازی جدا می‌کند، توجه نمی‌کنند. کودکانی که هنوز یاد نگرفته‌اند چگونه التفات خود را به شیوه‌ی مناسب اجتماعی متمرکز کنند، به چیزهایی که قرار است نادیده بگیریم توجه می‌کنند. همچنین به ما یادآور می‌شود که نادیده گرفتن نامناسب چیزی است که ما می‌آموزیم انجام دهیم (زرابول، ۲۰۱۵).

با وجود این تفاوت بین شناخت کودکان و بزرگسالان ناشی از قرارگرفتن آن‌ها در مراحل مختلف رشد شناختی آن‌ها نه فقط به‌عنوان انسان بلکه به‌عنوان موجودات اجتماعی نیز در نظر گرفته می‌شوند. آموختن محاسبه‌ی زمان از نظر پنجشنبه یا ۲۰۱۵ بخشی از رشد شناختی اجتماعی ماست. این امر در مورد فرایند یادگیری نادیده‌گرفتن پس‌زمینه و به‌یادداشتن افلاطون، شکسپیر و آتیلا و هون نیز صادق است. این فرایند جامعه‌پذیری شناختی است که ما را قادر می‌سازد تا به دنیای اجتماعی بیناذهنی وارد شویم و بیاموزیم که به روش مناسب اجتماعی فکر کنیم. همان‌طور که اجتماعی می‌شویم و می‌آموزیم از دریچه‌ی ذهنی جوامع فکری خود جهان را ببینیم، همان معانی را برای اشیاء قائلیم که دیگران در اطراف ما قائلند و چیزهایی را به یاد می‌آوریم یا نادیده می‌گیریم که آن‌ها نیز چنین می‌کنند. فقط در این صورت است که ما واقعاً وارد دنیای اجتماعی می‌شویم.

درحالی‌که بخشی از جامعه‌پذیری شناختی ما صریح و واضح است (که تفاوت‌های شناختی بین افراد با سطح مختلف تحصیلات رسمی را بیان می‌کند) اما بیشتر آن ضمنی است. وقتی پسر جوانی پس از یک‌روز خسته‌کننده با مادرش در مرکز شهر برمی‌گردد و گفته‌های او به سایر

اعضای خانواده درباره این‌که آن‌ها چه کرده‌اند را می‌شنود به‌طور ضمنی درسی در مورد آن‌چه به‌طور متعارف مناسب (و بنابراین به یاد ماندنی) و نامناسب (بنابراین قابل فراموشی) تلقی می‌شود می‌گیرد که بخشی از فرآیند یادگیری نحوه حضور و همچنین یادآوری به روش مناسب اجتماعی است. همچنین نحوه یادگیری تمایز متعارف را در نظر بگیرید؛ در حالی‌که چنین جامعه‌پذیری‌ای صریح است، مانند زمانی که به‌طور صریح تفاوت بین میوه‌ها و سبزیجات را یاد می‌گیریم، بیشتر آن ضمنی است. یک دختر جوان با مشاهده این‌که برخی فقط به‌عنوان بخشی از یک‌گروه بزرگ‌تر به خانه او می‌آیند درحالی‌که دیگران به‌تنهایی نیز به خانه او می‌آیند، به‌طور ضمنی تفاوت‌های ظریف فرهنگی بین درجات مختلف صمیمیت را می‌آموزد. به‌همین ترتیب یک‌پسر جوان با توجه به این‌که مردم چه موقع درها را می‌بندند و چه موقع آن‌ها را باز می‌گذارند، تمایز اجتماعی بین حوزه خصوصی و عمومی را نیز می‌آموزد. چنین جامعه‌پذیری ضمنی بخشی از فرآیند یادگیری یک‌زبان نیز هست. همان‌طور که آن‌ها یاد می‌گیرند که برخی از مردم را tu و دیگران را usted خطاب کنند، برای مثال جوان اسپانیایی زبان به‌طور ضمنی نسبت به تمایز فرهنگی بین روابط رسمی و غیر رسمی حساس می‌شود. در همین راستا، آموختن این‌که میز به لحاظ دستوری مذکر به حساب می‌آید در حالی‌که مبل مونث تلقی می‌شود، به‌طور ضمنی تمایز جنسیتی را به‌طور کلی به جوان‌های عبری می‌آموزد (همان).

کثرت‌گرایی شناختی^۱

زروباول معتقد است اعضای جوامع فکری مختلف به‌سادگی، کلون‌های شناختی یکدیگر نیستند که باید به ما یادآوری کند که چگونه نحوه تفکر ما به هیچ‌وجه مطلقاً توسط جامعه تعیین نمی‌شود. از قضا، به سبب این واقعیت است که هریک از ما در واقع عضو بیش از یک جامعه فکری واحد هستیم (فلک، ۱۹۷۹: ۱۱۰)، بنابراین در واقع همزمان در چندین جهان اجتماعی سکنی گزیده‌ایم. چنین کثرت‌گرایی شناختی یکی از ویژگی‌های اصلی زندگی مدرن است.

ریشه‌های کثرت‌گرایی مدرن تا حدی ساختاری است. تحرک اجتماعی بیشتر الگوهای مدرن وابستگی‌ای را ایجاد می‌کند که شامل عضویت در بیش از یک‌گروه اجتماعی واحد است (زیمل، ۱۹۶۴). در نتیجه، امروزه بیشتر افراد به جوامع متعدد اندیشه تعلق دارند. برای درک پیامدهای

شناختی شبکه‌ مدرن وابستگی‌های ذهنی-اجتماعی ما، به‌عنوان مثال، ساختار اجتماعی حافظه‌مان را در نظر بگیرید. به‌هرحال، فرد مدرن به جوامع حافظه متعدد تعلق دارد و به‌ندرت هم‌پوشانی‌ای بین خاطرات او به‌عنوان یک‌کاتولیک، یک‌وکیل کیفری و یک‌طرفدار بسکتبال وجود دارد (زروباوول، ۱۹۹۷: ۹۰).

کثرت‌گرایی شناختی نیز محصول جانبی تمایز عملکردی قابل توجه در جامعه‌ مدرن است. در جهانی به‌طور روزافزون تخصصی، ما در جوامع فکری تخصصی‌تر شده زندگی می‌کنیم (هلزبر، ۱۹۶۸: ۱۲۲-۱۴۲). انتظار نمی‌رود مهارت‌های شناختی یک افسر پلیس، مانند مهارت‌های یک مکانیک اتومبیل، حسابدار یا شطرنج‌باز باشد. با این حال ریشه‌های کثرت‌گرایی شناختی مدرن نیز تا حدی ایدئولوژیک است. افول سلطه‌ شناختی دین منجر به گسترش سبک‌های فکری شده است که غالباً متفاوت از یکدیگر هستند (مانهایم، ۱۹۳۶: ۳۳-۳۴). در همین‌راستا، نفی مدرن سنت‌گرایی و ارزشیابی اصالت نیز به‌همان‌اندازه قابل توجه بوده‌است که در تضاد شدید با سیستم‌های سنتی آموزش، جایی که اساساً از افراد انتظار می‌رود آن‌چه را که پیشین‌شان پیش‌تر می‌اندیشیده‌اند از نظر شناختی بازتولید کنند، آموزش مدرن به‌طور آشکارا، روحیه‌ شکاکانه در پژوهش آزاد را ترویج می‌کند. مردمی که در پنج قرن پیش به‌دلیل امتناع از تفکر مانند دیگران در اطراف‌شان زنده‌زنده سوزانده می‌شدند، امروزه درست به‌دلیل اصالت بی‌نظیرشان برنده‌ جایزه می‌شوند.

نتیجه‌گیری

جامعه‌شناسی شناختی از دیدگاه زروباوول این واقعیت را برجسته می‌کند که آن‌چه در درون سر ما می‌گذرد تحت تأثیر محیط اجتماعی ما نیز هست. در بررسی ابعاد اجتماعی شناخت، وی به ما یادآوری می‌کند که ما نه تنها به‌عنوان افراد، بلکه به‌عنوان اعضای جوامع خاص با برخی از سنت‌های شناختی مشخص که برروند پردازش جهان در ذهن ما تأثیر می‌گذارد، فکر می‌کنیم. به‌طور ویژه زروباوول، به این مطلب می‌پردازد که جامعه‌شناسی شناختی نه به کلی‌گرایی ذهنی فلسفی اصحاب عقل و نه به فردگرایی فلسفی اصحاب تجربه می‌پردازد بلکه جایگاهی میان امر فردی و کلی (جهان شمول) را بر عهده دارد. وقتی ما شیئی را درک می‌کنیم دریافت شخصی من با توجه تجربیاتم در صورتی معناپذیر است که در بستر اجتماعی و فرهنگی درک شود. همچنین از

طرفی دیگر نمی‌توانم بدون در نظر گرفتن این بستر فرهنگی و اجتماعی و روابط بین‌ذهنی درباره درک و دریافت حکم کلی پیشینی بدهم. بنابراین انسان به‌مثابه موجودی اجتماعی و بسترمند موضوع دانش جامعه‌شناسی شناختی است و انسان کلی که بیشتر میراث فلسفه ارسطویی-افلاطونی است که تا دوره مدرن امتداد یافته‌است، همچنین انسانی که به تجربه شخصی خود می‌پردازد و حکم جزئی می‌کند که بیشتر مدیون نگاه فردگرایانه در علوم است، خارج از بررسی جامعه‌شناسی شناختی است. جامعه‌شناسی شناختی در نگاه زروباول با فراروی از این دو دیدگاه و در عین حال در ارتباط میان ذهن شخصی و جهان شمول است که استقرار می‌یابد.

زروباول در رویکرد خود به جامعه‌شناسی شناختی، با الهام از آثار پیشگام دورکیم، مانهایم، فلیک و شوتز به‌طور روزافزون متعهد به برجسته‌کردن خصیصه جامعه‌شناختی جامعه‌شناسی شناختی شده‌است. به بیان دیگر، وی بیش از این که بخواهد با نگاه یکسویه به علوم شناختی کل هویت و حیثیت اجتماعی شناختی را به اعصاب انسان تقلیل دهد در پی آن است که حیثیت‌های فراگیر شناخت را به جامعه‌شناسی وارد کند، وی به جای این که بخواهد جامعه‌شناسی شناختی را به‌عنوان بخشی از یک رویکرد یکپارچه‌تر در شناخت که از جهان‌شمولی شناختی نیز بهره می‌برد عقلاً جایگذاری کند، به این باور رسیده‌است که شایسته است جامعه‌شناسی تفکر نیز در حیثیت جامعه‌شناسی شناختی لحاظ شود.

از منظر پدیدارشناختی، موضوع ماهیت یا سرشت پدیده‌های ذهنی قابل مشاهده (آهسته، منطقی و تعمدی (تعمقی)) و پدیده‌های ذهنی نامرئی و پنهان (سریع، غریزی و آسان) نیست، بلکه آگاهی درباره میثاق‌های اجتماعی است. این بر مبنای کار زروباول است که هنجارهای شناختی را در قالب سنخ‌بندی شرح می‌دهد که مستلزم شناسایی پردازش اختلاف‌ها و تشابهات در تولید دسته‌ها و مرزها می‌باشد. این دسته‌ها و مرزها تبدیل به چیزواره‌ها می‌شوند، بنابراین کلیت‌ها از سنخ‌بندی‌ها آگاه می‌شوند. این بدان معناست که شی‌وارگی به‌عنوان پدیده‌های شناختی مورد مطالعه قرار می‌گیرد، نه به‌عنوان پدیده متافیزیکی.

منابع

- Berger, P., & Luckmann, T. (1967). *The Social Construction of Reality: A Treatise in the Sociology of Knowledge*. Garden City, NY: Doubleday.
- Cicourel, Aaron Victor. 1973. *Cognitive sociology: Language and meaning in social interaction*. Harmondsworth, UK: Penguin.
- DeGloma, Thomas. 2015. "The strategies of mnemonic battle: On the alignment of autobiographical and collective memories in conflicts over the past", *American Journal of Cultural Sociology* volume 3, pages 156–190.
- DOWNES, STEPHEN M. 1993. Socializing Naturalized Philosophy of Science. *Philosophy of Science*, Vol. 60, No. 3, pp. 452-468.
- Durkheim, Émile. 1995. *The Elementary Forms of the Religious Life*. New York: Free Press.
- Durkheim, Émile. 1973. "The Dualism of Human Nature and its Condition" on morality and society : selected writings, Edited by Robert N. Bellah. Chicago: University of Chicago Press.
- Fleck, Ludwik. 1979. *Genesis and development of a scientific fact*. Chicago: Univ. of Chicago Press.
- Friedman, Asia. 2013. *Blind to sameness: Sexpectations and the social construction of male and female bodies*, University of Chicago Press.
- Genieys, William and Smyrl, Marc. 2018. *Elites, Ideas, and the Evolution of Public Policy*. New York: Palgrave Macmillan.
- Holzner, Burkart. 1968. *Reality Construction in Society*. Cambridge: Mass., Schenkman Pub.
- James F. Hamill, James F. 1990. *Ethno-logic: the anthropology of human reasoning*. Urbana: University of Illinois Press.
- Mannheim, Karl. 1936. *Ideology and Utopia: An Introduction to the Sociology of Knowledge*, New York: Harvest.
- Raphael, Michael W. 2019. *Cognitive Sociology*. *Cognitive Sociology* in Oxford Bibliographies Online in Sociology. Vol. 187. New York: Oxford University Press. doi: 10.1093/obo/9780199756384-0187
- Simmel, G., & Simmel, G. 1964. *Conflict: The web of group-affiliations*. New York: Free Press.
- Shutz, Alfred. 1973. *Collected Papers, Vol. 1*. The Hague: Martinus Nijhoff.
- Zerubavel, Eviatar. 2019. *The Oxford Handbook of Cognitive Sociology*. Edited by Wayne H. Brekhus and Gabe Ignatow. New York: Oxford University Press.
- Zerubavel, Eviatar. 2016. "The Five Pillars of Essentialism: Reification and the Social Construction of an Objective Reality". *Cultural Sociology*. No. 10: 69-76.
- Zerubavel, Eviatar. 2015. *Hidden in plain sight: The social structure of irrelevance*. New York: Oxford Univ. Press.
- Zerubavel, Eviatar. 2011. *Ancestors and relatives: Genealogy, identity, and community*. New York: Oxford Univ. Press.
- Zerubavel, Eviatar. 1997. *Social mindscapes: An invitation to cognitive sociology*. Cambridge, MA: Harvard Univ. Press.
- Zerubavel, Eviatar. 1991/1993. *The fine line: Making distinctions in everyday life*. New York: Free Press.
- Zerubavel, Eviatar. 1982. *Personal information and social life*. *Symbolic Interaction* 5:97–109